

خاندان زنگی فریومدی*

دکتر قنبرعلی رودگر

بنیاد دائرة المعارف اسلامی، تهران

چکیده

خاندان زنگی فریومدی که به تصریح تاریخ‌نگار دربار اولجایتو، ابوالقاسم کاشانی به پنج پشت وزیرزاده بودند، تقریباً در سرتاسر دوره فرمانروایی مغولان، چه پیش از روی آوردن هلاکوخان به ایران (سال ۶۵۴) و چه پس از آن، دست در کار وزارت و استیفا و صاحب قدرت و اقتدار بسیار می‌بوده‌اند. اینان در کنار خدمت به دستگاه نوپای ایلخانی در دانش‌پروری و شاعرانویزی نیز دستی توانا و گشاده داشته‌اند. بررسی زندگی مشاهیر این خاندان که بر عهده این مقاله است، تا اندازه‌ای این پاره از تاریخ ایران یعنی عصر ایلخانی، و نیز نمایی از چهره فرهنگی خراسان آن روزگار را که می‌باید آنجا را پایتخت غیررسمی ایلخانان مغول به شمار آورد، تا حدی تبیین می‌کند.

* - تاریخ وصول: ۸۳/۳/۱۳ ، تاریخ تصویب نهایی: ۸۳/۷/۲۷
این مقاله مقتبس از پایان‌نامه دکتری نگارنده است که در دانشگاه تهران به راهنمایی استاد ارجمند دکتر هادی عزمزاده به انجام رسیده است.

کلیدواژه‌ها: ایلخانان مغول، خاندان زنگی فریومدی، عزالدین طاهر،

وجیه‌الدین زنگی، علاء‌الدین محمد.

مقدمه

تقریباً هرگاه در جهان اسلام بویژه در ایران اسلامی، عناصر بیگانه یا جدیدی وارد معادله قدرت شدند و سرنوشت جامعه را به دست خویش گرفتند، از همراهی‌ها و همکاری‌های مصلحتی رجال بومی با چند و چون سنت‌های فرهنگی و سیاسی و اجتماعی آن سرزمین برخوردار شدند و این برخورداری البته نفعی دو سویه داشت؛ هم فاتحان و حاکمان جدید از دانش و توانش این مردان سیاست و فرهنگ برای تثبیت پایه‌های فرمانروایی خویش بهره می‌بردند و هم این مردان وطن‌خواه و مصلحت‌اندیش می‌توانستند در سایه تقرب به دستگاه قدرت، حدّ یقینی در برابر آمال و امیال آنان ایجاد کنند و گاه زیرکانه و حتی به قیمت جان، امکانات قدرت مسلط را در خدمت منویات خود و سرزمین خود درآورند. بی‌سبب نبود که اغلب این رجال تأثیراتی هماهنگ و فرجامه‌ایی کمابیش همانند داشته‌اند. مطالعه سرگذشت و سرنوشت وزیران و صاحب منصبان خاندان ایرانی آل برمک در خلافت عباسی، و نیز مطالعه احوال خاندان جوینی و رشیدالدین فضل‌الله همدانی در سلطنت ایلخانان مغول فقط دو نمونه از این قبیل خاندانهای علمی و دیوانیند یکی از این خاندانها که در کنار بهره‌مندی از فضایل علمی، قدرت دیوانی بویژه وزارت (نیابت حکومت) و استیفا را در خراسان عصر ایلخانی در اختیار خویش داشته‌اند، خاندان تقریباً ناشناخته زنگی فریومدی است که تا حال، تحقیق جامع و کاملی درباره آنان صورت نگرفته است.

خاندان زنگی / فریومدی در دستگاه حکومتی مغولان - چه پس از شروع سلطنت ایلخانان مغول و چه پیش از آن - پیوسته از اعتبار و اقتدار و نفوذ فراوانی بهره‌مند می‌بودند، چنانکه ابوالقاسم کاشانی نویسنده درباری اولجایتو و صاحب کتاب *تاریخ اولجایتو* درباره خواجه علاء‌الدین هندو، فرزند دیگر وجیه‌الدین زنگی، می‌نویسد که

«به پنج پدر وزیر زاده بود» (کاشانی، ۱۵۴). قدیم‌ترین شخصیت شناخته شده این خاندان، خواجه عزالدین طاهر فریومدی است که پیش از آمدن هلاکو به ایران و در زمان امارت امیر ارغون (حک. ۶۴۱ - ۶۵۴) از جانب او نیابت مطلق حکومت خراسان و مازندران داشته است (جوینی، ۲۵۶/۲، ۲۶۰). صاحب *تاریخ جهانگشای* که سلامت نفس و کفایت عزالدین طاهر را ستوده است، در ضمن بیان حوادث که اندکی بعد از رجب سال ۶۵۱ روی داده می‌نویسد: «و چون امیر ارغون به خراسان رسید ... صاحب عزالدین طاهر را که نایب مطلق بود در خراسان و مازندران تعیین کرد» (جوینی، ۲۶۰/۲). با آنکه جوینی، نسبت «فریومدی» را بر نام او نیفزوده ولی، چنانکه علامه محمد قزوینی (قزوینی، ۲۹۷) تأکید می‌کند، جای شک و شبهه‌ای نیست که مراد هموست، چه اولاً *وصّاف* به صراحت و وضوح، پسر او وجیه‌الدین زنگی را «صاحب اعظم وجیه‌الدین زنگی الفریومدی ابن‌الصاحب السعید عزالدین طاهر» (*وصّاف*، ۷۳) خوانده است و ثانیاً حمدالله مستوفی نیز او را «خواجه عزالدین طاهر جوینی» می‌نامد، و پیداست که فریومد قصبه ناحیه جوین یعنی شهر مرکزی آن بوده است (حمدالله مستوفی، *تاریخ گزیده*، ۵۹۹؛ همو، *نزهة القلوب*، ۱۸۴). از یکی از گزارش‌های جوینی که خواندمیر هم آن را بازگو کرده است چنین برمی‌آید که خواجه طاهر تا پایان حکومت ارغون، یعنی سال ۶۵۴ منصب خویش را حفظ کرده است. در این گزارش آمده است که در سال ۶۵۴ که هلاکو وارد طوس شد، خواتین امیر ارغون و همین عزالدین طاهر برای او مهمانی مفصلی ترتیب دادند (جوینی، ۱۰۴/۳؛ خواندمیر، ۹۵/۳). در سال ۶۶۳ که اباق‌خان بر جای هلاکو نشست، عزالدین طاهر به وزارت خراسان برگزیده شد (رشیدالدین فضل‌الله، ۱۰۶۱/۲؛ خواندمیر، ۹۳/۵، نیابت خراسان). ظاهراً عزالدین طاهر تا پایان زندگی بر منصب خود باقی مانده، چه به نوشته رشیدالدین فضل‌الله همدانی، بعد از عزالدین سمت وزارت یا نیابت خراسان در ۶۶۸ به پسرش وجیه‌الدین زنگی سپرده شد (رشیدالدین، همانجا؛ میرخواند، همانجا؛ قس: قزوینی،

۲۹۸ - ۲۹۹). عزالدین مردی با کفایت و سخن‌پرور بود. دهستانی مؤیدی کتاب *جامع الحکایات* خود را که ترجمه‌ای است از *الفرج بعد الشدة*، نوشته قاضی تنوخی، به وی تقدیم داشت (دهستانی، ۹/۱). او همچنین ممدوح شاعرانی چون سعید هروی - که مذهب شیعه اثنی عشری داشت - (صفا، ۳/۳۵۴ - ۳۵۶) و پوربهای جامی (دولت‌شاه سمرقندی، ۱۱۹، ۱۳۶ - ۱۳۷) بود. سعید هروی در یکی از قصاید خویش به مطلع

بُرد روی نگارم ز ماه تابان گوی
دلم ربود سر زلف او چو چوگان گوی

چنین می‌گوید:

...من آن کسم که کسی با من آن سخن گوید
ز شاعران منم امروز در بسیط زمین
خیال پرور و ایهام گوی و دوراندیش
چنین که بر گل رویت همی سرایانم
کسی که وی بر قاضی به فضل دعوی کرد
اگر نکرده ز دعوی رجوع گو پیش آی
ستوده عزّ دول آنکه در جهان کمال
جهان معدلت و جود طاهر آن کز فضل
ز کاینات برون برد گوی رفعت از آن
که برده‌ام به سخن از همه خراسان گوی
که برده‌ام به فصاحت ز جمله اقران گوی
لطیفه ساز و صناعت نمای و آسان گوی
مرا مگوی که شاعر هزار دستان گوی
کجا شده است؟ بیا گو به نظم برهان گوی
ثنای صدرِ صدور جهان ازینسان گوی
ببرد ذات شریفش ز نوع انسان گوی
به صولجان هنر می‌برد به پایان گوی
که هست منطقه چوگان او و کیوان گوی

(صفا، ۳/۳۵۹ - ۳۶۰).

از پوربها نیز قصیده‌ای درباره زلزله سال ۶۶۶ در نیشابور و تجدید بنای آن شهر در ۶۶۹ به دست وجیه‌الدین زنگی پسر عزالدین طاهر باقی مانده است. دو بیت آخر این قصیده چنین است:

به دولت تو نیشابور کهنه نو شد باز
سه چیز باد و بماناد هر سه تا به ابد

بسان پیر خرف گشته کو شود برنا
بقاء خواجه دگر شهر و شعر پوربها

(صفا، ۶۶۵/۳ - ۶۶۶).

وجیه الدین چنانکه پیشتر گفته آمد، در سال ۶۶۳ بر جای پدر بر مسند وزارت خراسان تکیه زد. او در دوره حکومت ارغون نیز در وزارت خراسان باقی بود تا اینکه در سال ۶۸۰ ق به دلیل سعایت بدخواهان متهم به اختلاس و سپس وادار به بازپرداخت ۵۰۰ تومان، معادل ۵/۰۰۰/۰۰۰ دینار به ارغون شد، اما از منصب خود معزول نگشت و در پی تأمین مبلغ درخواستی ارغون حتی مورد نواخت سلطان هم قرار گرفت (وصّاف، ۷۳ - ۷۴؛ خواند میر، ۱۰۰/۵). اما سرانجام او نیز مانند اقران و همگنان خویش به غضب شاه گرفتار آمد. درباره فرجام کار او اغلب منابع سکوت کرده‌اند. در این میان فقط در *جامع التواریخ* (رشیدالدین، ۶۸۵/۲). به کوتاهی اشاره شده که ارغون در سال ۶۸۵ با متهم ساختن وجیه‌الدین به تلاش برای کشتن سلطان او را به یاسا رسانید. در *تاریخ گزیده* (حمدالله مستوفی، ۴۱۳) نیز به جای بیان چگونگی و علت کشته شدن وجیه الدین، تاریخ قتل او چنین به نظم کشیده شده است:

وجیه دولت و دین آن فرشته خوی که بود به اصل طاهر و در فضل و مکرمت به کمال به سال ششصد و هشتاد و پنج از هجرت گذشته از مه ذی القعدة بیست وقت زوال شهید گشت به روز سه‌شنبه در اران ز گشت چرخ خسیس و زمانه محتال... از این وجیه الدین زنگی چند فرزند باقی ماند که دانسته‌های ما درباره برخی از ایشان فقط در حد نام و یا تاریخ درگذشت آنهاست:

۱. نظام الدین یحیی، که در دهم محرم ۷۰۲ در قریه یوز آغاج هشتروند آذربایجان

به قتل رسید. ابن یمین در تاریخ قتل او می‌گوید:

به سال هفتصد و پنجاه و نه ز هجرت نبوی دهم ز ماه محرم سه‌شنبه از هفته به یوز آغاج نظام خجسته پی یحیی ز تیغ قهر اجل تا به حشر شد خفته (ابن یمین فریومدی، ۵۶۸؛ فصیح خوافی، ۳/۳)

۲. وجیه الدین زنگی، پسری هم به نام عزالدین طاهر دارد، ابن یمین تاریخ وفات او را چنین به نظم کشیده:

وفات صاحب اعظم وجیه دین زنگی که چرخ پیر نبیند چو او جوان دگر
به سال هفتصد و نوزده بعد از هجرت شب دوشنبه و بیست و سوم ز ماه صفر
(ابن یمین فریومدی، ۵۶۹)

۳. علاء الدین هندو که مشهورترین پسر خواجه وجیه الدین زنگی است، قدیم‌ترین تاریخی که در منابع به زندگی او اشاره شده مربوط به حوادث سال ۷۰۴ است. به نوشته *وصّاف*، در این سال غازان خان، علاءالدین هندو پسر وجیه‌الدین را که یک چند از امور دنیوی روی گردانده و در اندیشه آخرت می‌بوده، به وزارت منصوب کرد (*وصّاف*، ۲۵۱). بنابر نوشته فصیح خوافی در سال ۷۱۰ علاءالدین هندو به همراه چند تن از مقامات دستگاه حکومتی ایلخانان به سفارت به نزد ملک غیاث‌الدین محمد کرت به هرات فرستاده شد. وی پس از بازگشت از این سفر در گزارشی به اولجایتو پیش‌بینی کرد که به زودی پادشاه آل کرت بر ایلخان طغیان خواهد کرد (فصیح خوافی، ۱۸/۳).

اطلاع بعدی ما درباره‌ی وی مربوط است به انتصاب او به فرمانروایی کرمان و مناطق ساحلی آن در سال ۷۱۳ (کاشانی، ۱۵۴). از این گزارش می‌توان دریافت که مدت وزارت او نباید بیش از سه سال بوده باشد. به نوشته *وصّاف* (۲۵۱)، ابوسعید بهادر (حک. ۷۱۶ - ۷۳۶) پس از به قدرت رسیدن، علاءالدین هندو را که سابقه خدمت در دیوان استیفای خراسان داشت و یک چند از امور دینی کناره گرفته بوده به وزارت منصوب کرد. تاریخ وفات او را فصیح خوافی سال ۷۲۳ ضبط کرده است (فصیح خوافی، ۱۸/۳). عباس اقبال هم با درج سال ۷۲۳ به عنوان سال مرگ هندو آن را نه به *مجمّل فصیح خوافی* که به دیوان ابن یمین فریومدی مستند کرده است (اقبال، ۱۲۸). ژان اوین هم در شجره‌نامه‌ای که برای ابن خاندان ترتیب داده سال مرگ هندو را

۷۲۳ نوشته است (ابن، ۸۹) قطعه دو بیتی ابن یمین درباره این تاریخ چنین است:

هفتصد سال و سه و بیست ز هجرت با چهار آمده بودست جمادی الاولى
چارشنبه بگه چاشت ز حد کهور شد علاء دول و دین به جوار مولی

(ابن یمین فریومدی، ۵۶۹)

بر خلاف نوشته اقبال، خیر وفات علاءالدین هندو در سال ۷۲۳ صحیح نمی‌نماید. برای اثبات این نادرستی دست کم دو دلیل در دست است: اولاً: در دیوان ابن یمین قطعه شعری که اقبال بدان استناد کرده، درباره «علاءالدین» سروده شده نه علاءالدین هندو؛ ثانیاً: علاءالدین هندو چنانکه در *ذیل مجمع الانساب* (۳۰۷) آمده دست کم در سال ۷۳۶ زنده بوده است.

در واقع، لازمه نظر نگارنده بر نادرستی وقوع مرگ علاءالدین هندو در ۷۲۳ و تأکید بر زنده بودن او دست کم تا سال ۷۳۶ آن است که نظر غیاث الدین بن علی فریومدی، صاحب *ذیل مجمع الانساب* را بر نظر فصیح خوافی که بر مرگ هندو در سال ۷۲۳ تصریح دارد، مرجح بدانیم. به نظر نگارنده این ترجیح البته با مرجح است؛ زیرا تاریخ نگارش *ذیل مجمع الانساب* دیرتر از سال ۷۸۳ نیست، در حالی که نویسنده *مجمّل فصیحی* در این سال‌ها کودکی چند ساله بود. تاریخ تولد فصیح خوافی ۷۷۷ و سال مرگ او ۸۴۵ است (محمود فرخ، «مقدمه»، هفده). بنابراین از لحاظ قدمت تألیف، باید نوشته غیاث‌الدین بن علی فریومدی را بر مدّعی فصیح خوافی رجحان نهاد. وجه دیگر ترجیح هم شهر بودن غیاث‌الدین بن علی با فریومدی‌هاست، چه آگاهی‌های نویسنده‌ای اهل فریومد درباره خاندانی «فریومد»ی باید بیشتر و درست‌تر از دانسته‌های نویسنده‌ای از اهل «خواف» باشد درباره مردم «فریومد».

در اینجا ممکن است خواننده‌ای درباره این وجه ترجیح بر صاحب این قلم خرده گیرد و بگوید ابن یمین «فریومد»ی هم تاریخ ۷۲۳ را ضبط کرده است، بنابراین چه جای این همه چون و چرا و قلم فرسایی است؟ پاسخ این است که ابن یمین این سال

را تاریخ مرگ شخصی به نام «علاءالدین» دانسته نه «علاءالدین هندو». این بنده حدس می‌زند که فصیح خوافی نیز این تاریخ (۷۲۳) را مثل عباس اقبال از ابن یمن برگرفته باشد، بویژه آنکه نمونه‌هایی از استناد و استشهاد فصیح خوافی به اشعار ابن یمن (د ۷۶۹) در تعیین تاریخ مرگ افراد در دست هست (نک. خوافی، ۳/۳).

۴. تاج‌الدین محمود، دربارهٔ او اطلاع خاصی در منابع تاریخی نیست. فقط در یکی دو جا از پسر و نوهٔ او و سلسلهٔ انسابشان نام برده شده: عمادالدین محمد بن علاءالدین محمد بن تاج‌الدین محمود بن وجیه‌الدین زنگی بن طاهر (اقبال، ۱۲۴؛ خواری، تحفهٔ جلالیه، حاشیهٔ گ ۶ پ).

عباس اقبال در معرفی خاندان زنگی تصریح می‌کند که وجیه‌الدین چهار پسر داشته و نام آن چهار تن را به ترتیبی که ذکر آن گذشت آورده است. اما اینک با توجه به آثار محمد خواری^۱ نام دو تن دیگر را نیز باید بر پسران وجیه‌الدین زنگی بیفزاییم و شمارشان را فعلاً به شش برسانیم:

۵. بهاء‌الدین زکریا بن وجیه‌الدین زنگی، نام او را فقط محمد خواری در کتاب *حدائق الوثائق* آورده است. خواری این کتاب را به نام بهاء‌الدین ساخته و در آن وی را با القابی چون: «صاحب اعظم، خدایگان جهان، افضل وزاری جهان» ستوده است (*حدائق الوثائق*، گ ۱۴۶). تألیف این کتاب قطعاً زودتر از سال ۷۱۴ نیست. زیرا تاریخ بیع‌نامه‌ای که خواری خود آن را تنظیم کرده و در *حدائق الوثائق* آورده مورخ ۷۱۴

۱. از حکیم الدین محمد بن علی الناموس خواری فریومدی دست کم تاکنون چهار کتاب به دست آمده که هیچ کدام هنوز به طبع نرسیده است. وی که از منشیان اوایل قرن هشتم در دستگاه ایلخانان بویژه اولجایتو بود در آثار خود دست کم دو تن از بزرگان خاندان زنگی فریومدی را شناسانده است. آثار خواری اینهاست: *تحفهٔ جلالیه*، *حدائق الوثائق*، *الحکمة فی الادعیه و الموعظة للامة*، و *روضه المتکلمین*.

است. بنابراین با اطمینان می‌توان گفت که بهاء‌الدین زکریا در سال ۷۱۴ زنده بوده است.

۶. جلال‌الدین ابویزید بن وجیه‌الدین زنگی، او همان کسی است که محمد خواری، صاحب *تحفه جلالیه*، رساله‌اش را به نام او تألیف کرد. جلال‌الدین ابویزید بر خلاف پدر و نیایش آوازه‌ای مناسب مناصب خویش نیافت، چنانکه صرف نظر از *ذیل مجمع الانساب*، آن هم به صورتی بسیار گذرا، با اطمینان می‌توان گفت در هیچ یک از کتاب‌های بر جای مانده از سده‌های هشتم تا دهم حتی نامی هم از او نیامده است. این در حالی است که کتاب‌های تاریخی این دوره، از *جامع التواریخ* رشیدی تا *روضه الصفا* پر است از اسامی صاحب منصبان خرد و کلان در دستگاه حکومتی ایلخانان. در شجره‌نامه‌ای هم که ژان اوبن برای خاندان فریومدی ترتیب داده، نامی از این جلال‌الدین دیده نمی‌شود (اوبن، ۸۹).

چندگانگی و چندگونگی نام و لقب و نسب جلال‌الدین فریومدی در آثار محمد خواری، دستیابی به نام اصلی و صحیح وی را دشوار کرده است. در متن هر سه نسخه موجود *تحفه جلالیه* - در صفحات آغازین - نام وی این گونه آمده: «جلال‌الدین ابویزید زنگی بن طاهر الفریومدی». حال با توجه به مطالب سطرهای پیش نوشته، درباره نسب او این احتمالات را می‌توان پیش کشید: اول، ابویزید پسر وجیه‌الدین زنگی است و کلمه «ابن» از میان «ابویزید» و «زنگی» در اینجا از قلم افتاده. دوم، با عدم قائل شدن به حذف «ابن» باز هم ابویزید را فرزند زنگی بدانیم، در این صورت می‌باید ابویزید را به زنگی اضافه کرده و آن را از نوع اضافه بنوت بشماریم: مثل رستم زال. احتمال سوم که ابویزید زنگی برادر وجیه‌الدین زنگی و فرزند طاهر باشد، جای طرح ندارد، چه هم نام بودن دو برادر بسیار مستبعد می‌نماید. شکل ضبط نام خواری در صفحات پایانی همین کتاب دو احتمال نخستین را که البته حاصل هر دو یکی است تصدیق می‌کند. در «فصل خاتمه» کتاب نام و نسب جلال‌الدین چنین ضبط شده است:

«خواجه جلال‌الدین ابو یزید بن صاحب‌الشهید وجیه‌الحق و الدین زنگی بن‌الصاحب السعید خواجه عز‌الحق و الدین طاهر الفریومدی»، و این ضبط گمان ما را کاملاً تأیید و تصدیق می‌کند. در واقع ضبط پایان کتاب رافع ابهام ضبط آغاز آن است. در پایان کتاب این هم آمده که **تحفه جلالیه** ابتدا به نظر «مخدوم باسحقاق جلال‌الدین ابویزید» و سپس به رؤیت «مخدوم‌زاده» فرزند ابویزید یعنی جلال‌الاسلام و المسلمین محمد بن ابویزید رسیده است.

درباره نام مخدوم و ممدوح محمد خواری در **تحفه جلالیه** نکات دیگری هم باقی است. این نکات مبتنی است بر **حدائق الوثائق** خواری. این کتاب که تاریخ تألیف آن قطعاً پیش‌تر از سال ۷۱۴ و دیرتر از ۷۳۶ نیست، به «بهاء‌الدوله و الدین وجیه‌الاسلام و المسلمین زکریا بن‌الصاحب‌السعید وجیه‌الحق و الدین زنگی بن طاهر الفریومدی» تقدیم شده است. خواری وی را نیز چون جلال‌الدین ابویزید مذکور در **تحفه جلالیه** با القابی چون «صاحب‌اعظم، ناظم‌مصلح‌عالم، خدایگان‌جهان، افاضل‌وزاری‌زمان» ستوده است (**حدائق الوثائق**، گ ۱۴۶). پیداست این اوصاف به هیچ‌رو از تعبیری چون: «مقرر قوانین وزارت، مدبر ممالک صدارت، آصف صائب تدبیر و ...» که در وصف خواجه جلال‌الدین ابویزید در **تحفه جلالیه** (**تحفه جلالیه**، گ ۱۲) آورده، فروتر نیست. در واقع با اتکا بر این دو کتاب، منصب این دو شخص را نباید کمتر از وزارت دانست؛ اما نسب و منصب زکریا نیز چون جلال‌الدین ابویزید در هیچ منبع و از جمله در شجره‌نامه ژان او بن نیامده است.

به هر حال نام مخدوم خواری در **تحفه جلالیه** «ابویزید جلال‌الدین» و نام مخدوم او در **حدائق الوثائق**، «بهاء‌الدوله وجیه‌الاسلام زکریا» است. قطعاً نمی‌توان قائل شد که این دو نام متعلق به یک تن باشد، مگر آنکه با اندکی تسامح فعلاً از القاب زکریا یعنی «بهاء‌الدوله و وجیه‌الاسلام» چشم‌پوشیم و بگوییم زکریا نام اصلی ابویزید، و ابویزید کنیه زکریاست. در غیر این صورت باید - چنانکه از ظواهر بر می‌آید - قائل شد که

زکریا غیر از ابویزید و در واقع برادر ابویزید است.

به جز نام، سمت و منصب ابویزید هم محل گفت و گوست. از تعبیر آثار خواری - چنانکه دیدیم - بر می آید که نباید او منصبی کمتر از وزارت داشته باشد؛ اما چنین حکمی به نظر شتاب آمیز می رسد، چه خبر وزارت ابویزید جلال الدین را هیچ منبع دیگری جز **تحفه جلالیه** گزارش نکرده است. اشیپولر هم که فهرست بلند بالایی از وزیران و صاحب منصبان حکومتی در عصر ایلخانان تنظیم کرده، از او حتی نامی هم نیاورده است. اما با این همه این واقعیت که وی وزیر زاده آن هم "به پنج پدر" بوده و برادرش هندو سابقه خدمت در دیوان استیفای خراسان و سپس وزارت در اوایل سلطنت ابوسعید را داشته، می تواند ما را به این نتیجه برساند که جلال الدین نیز در عهد اولجایتو و ابوسعید در دیوان خراسان یا دیوان مرکزی دولت ایلخانی به امور دیوانی می پرداخته است. از این رو کاملاً بجاست اگر فرض کنیم که محمد خواری در سایه خاندان فریومدی که در سرتاسر عصر ایلخانی امور دیوانی خراسان را در اختیار داشتند، در دیوان رسائل یا انشا و یا در دیوان استیفا صاحب منصبی بوده باشد. نمونه های متعدد و متنوع فرمان های صادر شده از دیوان استیفا که خواری آنها را در **تحفه جلالیه** گردآورده، می تواند قرینه ای برای درستی این فرض تلقی شود.

اطلاع دیگری که با مطالعه **حدائق الوثائق** خواری از زندگی جلال الدین ابویزید حاصل می شود، گرایش های مذهبی اوست. از این کتاب بر می آید که جلال الدین بر مذهب شیعه بوده است. وقف نامه ای که خواری در **حدائق** «به اشارت مخدوم صاحب اعظم خواجه جلال الدین ابویزید - عز نصره» نوشته در وصف امام علی و درباره شرط واقف می نویسد:

«السلام علی اخیه و ولی عهده و قاضی دینه و رافع لوائه و قاصع اعدائه و ساقی حوضه «یوم التناد» المخصوص بآیه «لکل قوم هاد» المنصوص فی الغدیر الملحوظ بالفضل الکبیر. اسدالله الغالب، علی بن ابی طالب و علی اولاده اولاد الرسول، انوار عینی

البتول، نجوم سماء الدین، رجوم غواة الشیاطین و هم من المسموم المحتضر الی الولی المنتظر ... احدی عشر اللهم أنفعنا بمحبته و محبتهم و اجعلنا من شیعتهم و لا تجعلنا من المخذولین بخذلانهم و انصرنا بولائهم و ولايتهم ... و چون محبت اولاد رسول - صلی الله علیه و سلم - سراپای وجود مبارک او را مزین گردانیده است و با اجزا و اعضای او کالدم و اللحم در آمیخته مشروط فرمود که خادم این خانقاه تابع نبی و معتقد شیعه امیرالمؤمنین، علی ولیّ - علیهم الصلوٰة و السلام - باشد ...» (خواری، حدائق الوثائق، گ ۱۷۰ پ، ۱۷۱ پ).

چنانکه گفتیم نام جلال الدین ابویزید قطع نظر از تحفه جلالیه فقط در ذیل مجمع الانساب آمده است. این ذیل در واقع تکمله‌ای است بر مجمع الانساب شبانکاره‌ای (تألیف ۷۳۳). صاحب ذیل مجمع الانساب نویسنده‌ای است اهل فریومد به نام غیاث‌الدین بن علی بن نایب فریومدی که کتابش حاوی مختصری از حوادث تاریخی است از سال ۷۳۳ تا حدود ۱۷۸۳^۱ در این اثر در دو جا از «جلال الدین بایزید» (ابا یزید / ابویزید) نام برده شده است:

اول: چون ابو سعید بهادر در ۷۳۶ درگذشت و طغاتی‌مور ایلخان خراسان و مازندران شد و منازعان و رقیبان چندی برای کسب قدرت سر برآوردند، امیر

۱. کتاب مجمع الانساب و ذیل آن را میرهاشم محدث تصحیح و چاپ کرده است. در این چاپ، ذیل در پی کتاب مجمع الانساب و در صفحه ۳۳۹ تا ۳۴۹ جای داده شده که قطعاً اشتباه است چه با مطالعه کتاب و دقت در تاریخ‌های ذکر شده معلوم می‌گردد که در واقع باید صفحات ۳۰۶ تا ۳۴۹ همه را جزو ذیل مجمع الانساب به شمار آورد. علت این آشفتگی ظاهراً آن است که صفحات نسخه خطی مستفاد مصحح در هم ریخته بوده و مصحح نیز بی‌توجه به این آشفتگی آنها را با همان ترتیب نادرست به چاپ رسانیده است.

حیاطغا از امرای ابوسعید بهادر در خراسان، بی اطلاع طغاتی‌مور و بی مشورت با اعضای قوریلتا (شورا)ی بزرگی که در روزهای قبل به منظور وحدت رویه میان امرا و وزرا و علمای شرکت‌کننده تشکیل شده بود، به نزد شیخ حسن بزرگ که پسر خال او بود و ایلخان دیگری را بازیچه گرفته بود رفت، و از شیخ حسن فرمان امارت خراسان برای خود و حکم وزارت برای جلال‌الدین با یزید و جلال‌الدین محمود و خواجه علاء‌الدین هندو گرفت (فریومدی، *ذیل مجمع‌الانساب*، ۳۰۶ - ۳۰۷). از همین گزارش هم روشن می‌شود که علاء‌الدین هندو، فرزند دیگر وجیه‌الدین زنگی دست کم تا سال ۷۳۶ زنده بوده است.

دوم: در ذیل عنوان «ذکر وزرای خراسان و اعقاب ایشان» آمده: «و خواجه جلال‌الدین بایزید برادر خواجه علاء‌الدین هندو به وقت توجه به خراسان در سمنان وفات یافت» (همان، ۳۲۶). مراد نویسنده از این واقعه، عزیمت سپاهیان طغاتی‌مور به خراسان در ۷۳۷ پس از شکست وی در برابر شیخ حسن بزرگ در تبریز است (همان، ۳۰۹). بنابراین، جلال‌الدین ابویزید باید در سال ۷۳۷ از دنیا رفته باشد.

اینک، پس از معرفی پسران وجیه‌الدین زنگی، جای آن است که به سراغ نوادگان وجیه‌الدین زنگی که شهرت بسیار یافته‌اند برویم. چنانکه در *ذیل* نام تاج‌الدین محمود بن وجیه‌الدین زنگی گفته آمد، تاج‌الدین محمود شهرتی در کتاب‌های تاریخ ندارد، اما دو پسرش و نیز برخی از نوادگانش بسیار صاحب نام شدند. یکی از اینان خواجه نجم‌الدین خضر بن تاج‌الدین محمود بوده است که غیاث‌الدین بن علی به فرمان او *ذیل مجمع‌الانساب* را نوشته است. غیاث‌الدین فریومدی در این کتاب از وی با تعبیری چون «صاحب اعظم، دستور ممالک عجم، ملک ملوک الوزراء» یاد کرده و جملاتِ دعایی «اعزَّ اللهُ انصاره و رحم أبائه» و «متَّعنا اللهُ بطول حياته» در حق او به کار برده است (۳۳۹ - ۳۴۰). در این کتاب از امیر شاه ولی که در سالهای ۷۵۴ تا ۷۸۶ در استرآباد و بخشی از خراسان فرمانروایی داشته (همان، ۳۱۶، ۳۱۹، ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۴۷)

سخن رفته است. حال با توجه به جملات دعایی یاد شده که در حق زندگان به کار می‌رود، می‌توان گفت که این نجم‌الدین خضر دست کم تا سال ۷۵۴ زنده بوده است. فرزند دیگر تاج‌الدین محمود، عماد‌الدین محمد، وزیر و مستوفی خراسان بوده. عماد‌الدین مردی کاردان بود و در ترسل فارسی مهارت داشت. به نوشته ابن فوطی - بنا به نقل عباس اقبال - وی بر ادای فرایض مواظب بود و وردی مخصوص داشت که تا آن را نمی‌خواند به دفتر و دیوان نمی‌آمد. ابن فوطی وی را در سال ۷۱۶ دیدار کرد (ابن فوطی، ۳۶۴/۲ - ۳۶۵؛ اقبال، ۱۲۹). این عماد‌الدین محمد پدر علاء‌الدین محمد، وزیر مشهور ایلخانان است. اینک به تفصیل به معرفی علاء‌الدین محمد می‌پردازیم:

صرف نظر از اطلاعاتی که درباره او در منابع قدیم تاریخی پراکنده است، اولین تحقیقات معاصران ما راجع به علاء‌الدین محمد، از آن علامه محمد قزوینی و شادروان عباس اقبال است. اما پیش از اشاره به مباحثی که این دو دانشمند و مورخ آورده‌اند، ابتدا نگاهی اجمالی به زندگی علاء‌الدین محمد، عمده بر اساس منابع قدیم، می‌افکنیم:

علاء‌الدین محمد که تاریخ تولد او دانسته نیست، در سال ۷۲۷ وزارت سلطان ابوسعید بهادر را به اتفاق غیاث‌الدین محمد پسر رشیدالدین فضل‌الله بر عهده گرفت، اما شش یا هشت ماه بعد غیاث‌الدین در وزارت مستقل شد و علاء‌الدین محمد ریاست دیوان استیفای سرتاسر ممالک ایلخانی را به عهده گرفت (حمدالله مستوفی، تاریخ‌گزیده، ۶۲۱؛ خواندمیر، ۲۱۶/۳). وی در سال ۷۳۰ با تنزل مقام به وزارت خراسان برگزیده شد (خواندمیر، ۲۱۸/۳). پس از مرگ ابوسعید بهادر در سال ۷۳۶ و بروز کشمکش میان رقیبان بر سر جانشینی او، خواجه علاء‌الدین محمد جانب طغاتی‌مور خان را گرفت و برادرزاده‌اش رضی‌الدین عبدالحق در سال ۷۳۷ اردوی موسی خان، مدعی دیگر ایلخانی را مغلوب کرد. قدرت طغاتی‌مور و علاء‌الدین محمد خیلی زود با قیام سربداران سبزواری تهدید قرار گرفت (اقبال، ۱۳۰؛ فصیح‌خوافی، ۵۲/۳؛ حافظ ابرو، ۱۵۵ - ۱۵۶). در حوادث سال ۷۳۹ نیز نام علاء‌الدین محمد بارها در

کتاب‌های تاریخ آمده است. در این سال میان شیخ حسن کوچک که ساقی بیگ، دختر اولجایتو را به ایلخانی برگرفته بود و شیخ حسن بزرگ که محمدخان بن یول قُتلغ را نامزد ایلخانی کرده بود، رقابت و مخاصمه بود. شیخ حسن بزرگ چون کار رقیب را رو به پیشرفت می‌دید، طغایمور را تحریک کرد تا به عراق برود. طغایمور به اتفاق خواجه علاءالدین محمد روانه شد و در سال ۷۳۹ به ساوه رسیدند (خواندمیر، ۲۲۸/۳). خواندمیر که در ضمن گزارش‌های بالا از حضور علاءالدین محمد در وقایع سال‌های ۷۳۷ تا ۷۳۹ سخن گفته، در بیان چگونگی شکل‌گیری سربداران و اوایل کار ایشان می‌نویسد: «خواجه علاءالدین محمد که در آن اوان وزیر خراسان بود و در قریه فریومد اقامت داشت»، کسانی را به طلب دو برادر به نام حسن و حسین که از دادن شاهد به ایلچی مغول خودداری کرده بودند، به باشتین فرستاد تا اینکه سرانجام میان فرستادگان علاءالدین محمد و هواخواهان امیر عبدالرزاق سربرداری جنگ در گرفت و خواجه علاءالدین محمد در معرکه کشته شد (سال ۷۳۸) (همان، ۳۵۷ - ۳۵۸).

شناخت اصل و نسب این علاءالدین محمد و روشن کردن نسبت او با علاءالدین محمد بن عمادالدین محمد در واقع یکی از مشکل‌ترین مباحث شناخت این خاندان است. اگر این هر دو یکیند چرا در سال مرگشان تفاوت است؟ اگر یکی نیستند چه نسبتی با یکدیگر دارند؟ و چگونه اخبار مربوط به هر کدام را می‌توان از آن یک دیگر جدا کرد؟ از نوشته‌های علامه قزوینی چنین بر می‌آید که ایشان این هر دو را یکی گرفته است (قزوینی، ۳۰۱). اما اگر روایت خواندمیر را مدنظر داشته باشیم می‌باید این دو خواجه را فقط در نام مشترک بدانیم. صرف نظر از این بحث اختلافی، علامه قزوینی و عباس اقبال درباره اصل و نسب علاءالدین محمد (مقتول در ۷۴۲) دو گونه بحث کرده‌اند. قزوینی به طور کلی پیوندی میان این علاءالدین محمد و خاندان زنگی نمی‌بیند و معتقد است که فقط اگر نام جد او شناخته شود کلید مشکل به دست خواهد آمد و آن وقت است که به درستی معلوم خواهد شد که آیا اعقاب زنگی و اعقاب این

علاءالدین محمد دو خانواده علی حده بوده‌اند یا یک خانواده (همو، ۳۰۱ - ۳۰۲). اما اقبال در پی طرح چنین پرسشی از جانب علامه قزوینی، علاءالدین محمد بن عمادالدین محمد را به صراحت فرزند تاج الدین محمود بن وجیه الدین زنگی می‌داند. تنها منبعی که اقبال را در قائل شدن به ارتباط نسبی میان علاءالدین محمد با خاندان زنگی یاری کرده، یکی از کتاب‌های محمد بن علی خواری به نام کتاب *الحکمة فی الادعیة* است که نویسنده آن را به تصریح خود به نام «علاءالملء و الدین عماد الاسلام و المسلمین محمد بن الصاحب الاعظم السعید عماد الحق و الدین محمد بن الصاحب السعید تاج الحق و الدین محمود بن زنگی بن طاهر الفریومدی» ساخته است (اقبال، ۱۲۴). در کتاب *تحفة جلالیه* نیز در حاشیه نسخه A که مربوط به سال ۷۴۲ است به جای نام جلال الدین ابویزید زنگی بن طاهر فریومدی که نویسنده کتابش را به نام او تألیف کرده، این نام نوشته شده: «علاء الحق و الدین عماد الاسلام و المسلمین عز الملوک محمد بن الصاحب السعید عماد الحق و الدین محمد بن الصاحب ... محمود بن وجیه الدین زنگی الفریومدی» (*تحفة جلالیه*، گ ۶ پ). این حاشیه نوشت گریه نمی‌تواند گزیده درستی باشد چه اساساً *تحفة جلالیه* چنانکه در متن هر سه نسخه آن آمده به نام جلال الدین ابویزید ساخته شده نه عمادالدین محمد؛ اما با این همه، این نکته را روشن می‌کند که نسبت عمادالدین محمد چنانکه اقبال با استناد به دیگر کتاب محمد خواری آورده، به عز الدین طاهر فریومدی می‌رسد. در واقع آنچه در این حاشیه آمده مؤید دیگری است بر نظری که عباس اقبال ارائه کرده است.

منابع

- ابن فوطی شیبانی، عبدالرزاق بن احمد، *مجمع الآداب فی معجم الالقباب*، تصحیح محمد الکاظم، طهران: موسسه الطباعة و النشر وزارة الثقافة و الارشاد الاسلامی، ۱۳۷۴/۱۴۱۶.
- ابن یمین فریومدی، *دیوان اشعار*، به تصحیح حسینعلی باستانی راد، تهران: سنایی، ۱۳۴۴.
- اقبال آشتیانی، عباس، «کتاب *الحکمة فی الادعیة و الموعظة للامة* ...»، یادگار، س ۵،

- فروردین و اردیبهشت ۱۳۲۸، ۸/۷: ۱۲۴ - ۱۳۱.
- جوینی، عظاملک، *تاریخ جهانگشای*، تصحیح محمد قزوینی، لیدن: اوقاف گیب، ۱۹۱۱ - ۱۹۳۷ (افست تهران، کتابخانه صدر، بی تا).
- حافظ ابرو، *ذیل جامع التواریخ رشیدی*، تصحیح خانابا بیانی، تهران، ۱۳۱۷.
- حمدالله مستوفی، *تاریخ گزیده*، تصحیح عبدالحسین نوایی، تهران: امیرکبیر، چ ۲، ۱۳۶۲.
- حمدالله مستوفی، *نزهة القلوب*، تصحیح محمد دبیرسیاقی، تهران: کتابخانه طهوری، ۱۳۳۶.
- خواری، محمد بن علی، *تحفة جلالیه*، نسخه خطی، مورخ ۷۴۱، توینگن، Or.Oct.2556.
- _____، *حدائق الوثائق*، نسخه خطی، مورخ ۸۵۶، مجموعه علی اصغر حکمت، دانشگاه تهران، ۱۹۴.
- خواندمیر، غیاث الدین بن همام الدین، *حیب السیر فی اخبار افراد بشر*، زیر نظر محمد دبیرسیاقی، تهران: کتابفروشی خیام، چ ۲، ۱۳۵۳.
- دولتشاه سمرقندی، *تذکره الشعراء*، تصحیح محمد رضانی، تهران: کلاله خاور، ۱۳۱۸.
- دهستانی، حسین بن اسعد (مترجم)، *فرج بعد از شدت*، تصحیح اسماعیل حاکمی، تهران: انتشارات اطلاعات، ۱۳۶۳.
- رشید الدین فضل الله همدانی، *جامع التواریخ*، تصحیح محمد روشن، مصطفی موسوی، تهران: نشر البرز، ۱۳۷۳.
- شبانکاره‌ای، محمد بن علی بن محمد، *مجمع الانساب*، تصحیح میرهاشم محدث، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۳.
- صفا، ذبیح الله، *تاریخ ادبیات ایران*، تهران: فردوس، چ ۹، ۱۳۷۱.
- فریومدی، غیاث الدین بن علی، *ذیل مجمع الانساب شبانکاره‌ای*، تصحیح میرهاشم محدث شبانکاره‌ای، مجمع الانساب.
- فصیح خوافی، *مجمل فصیحی*، تصحیح محمود فرخ، مشهد: کتابفروشی باستان، ۱۳۳۸.
- قزوینی، محمد، *«تاریخ تألیف فرج بعد از شدت، فارسی»* یغما، س ۷، مهر ۱۳۳۳، ش ۷: ۲۹۶ - ۳۰۲.
- کاشانی، ابوالقاسم عبدالله، *تاریخ اولجایتو*، تصحیح مهین همبلی، تهران: بنگاه ترجمه

و نشر كتاب، ١٣٤٨. - وصاف الحضرة، شرف الدين شيرازي، تحرير تاريخ وصاف، به قلم عبدالمحمد آيتي، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقيقات فرهنگي، ١٣٧٢.

— Aubin, Jean, *Émirs mongols et vizirs persans dans les remous de l'acculturation*, Paris: Association pour L'avancement des études Iraniennes, 1995.